



بعد از زیارت  
مزارش و  
شنیدن  
داستانش،  
باورش  
نمی شد یک  
زن از مکتب  
انقلاب خمینی  
چقدر می تواند  
به اسطوره های  
مقاومت تاریخ  
تمدن های  
جهان طعنه  
بزند

هادی با همان انرژی همیشگی اش شروع کرد. حلقه جمعیت دانشجویها بعد از صلوات، دور آقا هادی تنگ تر شد.

- حدود پونصدسال پیش بود. پرتغالی ها به این جزیره، جزیره قشم و بندرعباس حمله کردند.

۱۱۶ سال! یه قرن و خورده ای تو این جزیره بست نشستن. مردم چی کار کردن؟ هیچی. یه نامه نوشتن به حکومت و منتظر موندن. ۱۱۶ سال انتظار. ۱۱۶ سال دست رو دست گذاشتن. تا حکومت، امام قلی خان ترک رو بفرسته تا نجاتشون بده. تا امام قلی خان به کمک انگلیس ها و با کلی امتیاز دادن بهشون، بیاد جزیره رو نجات بده. چند صدسال گذشت. همین مردم، تو دوران دفاع مقدس، بیشترین تعداد شهید به نسبت جمعیتشون رو برای دفاع از استقلال کشورش تقدیم کردند. ۳۸ شهید برای دوهزار نفر آدم! تعریف میکنن که زنا به مرداشون میگفتن اگه نمیخواهی بجنگی از جزیره برو بیرون تا آبروی ما زره! شهید موسی درویشی رو کی می شناسه.

یک نفر از ته جمعیت صدایش را به زور به گوش جماعت رساند.  
- من عکسشو اول جزیره دیدم، از چند نفر اونجا پرسیدم. میگفتن این خالو موسی نه. افتخار ماست و این جور صحبتا. خیلی باهاش حال میکردن.  
از طرز صحبت کردنش خنده ام گرفت. به قول بچه های تهران لاتیش رو پر کرده بود.

- ایول داداش! خالو موسی. وقتی دید عراقی ها حمله کردن خاک و ناموسشون بگیرن، جای اینکه بشینه منتظر حکومت، منتظر این و اون تا بیان به دادشون برسن؛ بلند شد با همین مردم جزیره، همین مردم بندر، با همین قایق هاشون، با همین وسایلشون رفتن تا از خاکشون دفاع کنن. سازمان رزم اولیه نیروی دریایی سپاه رو همین شهید درویشی و شهید درویشی ها از دل مردم اومدن و به وجود آوردن. همین نیرو دریایی ای که شما امروز رو قایق تندورهاش، رو ناوش، کنار دستاوردهاش احساس قدرت می کردید. چند نفر از همین مردم کارشو شروع کردن. معطل نکردن یکی بیاد کمکشون. جای غرزدن و لب و دهن بودن، شونه زیر بار دادن. بار بلند کردن.



به اذان کشاند. روی بالاترین نقطه قلعه، جایی که کل جزیره در آرامشی جادویی کنار دریا دراز کشیده بود و ماه بر آسمان حکمرانی می کرد، صدای الله اکبر مسجد جامع جزیره در طنین صدای مرغان دریایی و موج های آب در جزیره دمیده شد. تصمیم گرفتیم نماز را در مسجد جامع بخوانیم و روایت آخر ابراهمان جا تعریف کنیم. نماز که تمام شد، آقا

